

نظریه نو واقعگرایی و آغاز جنگ سردی دیگر

دکتر روح الله شهابی*

چکیده:

نوواقعگرایی دیدگاه کلانی است که نه تنها توانایی تبیین دوره‌های تاریخی در سده‌های گذشته، دوران جنگ سرد و علل فروپاشی بلوک شرق را در روابط بین‌الملل دارد، بلکه حتی می‌تواند سیر دگرگونی‌ها در روابط بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد را پیش‌بینی کند. برای تأیید این فرضیه، نخست چارچوب نظریه نوواقعگرایی ترسیم می‌شود و سپس بر پایه نظرات کنت والتز (Kenneth Waltz) در روابط بین‌الملل به توضیح نظریه توازن نیروها (balance of power) می‌پردازیم. در پایان با پرداختن به عوامل محوری دوره گذار پس از جنگ سرد و نظام تک قطبی این دوره، به قطب‌بندی‌های دوباره دولت‌ها در نظام بین‌الملل و آغاز جنگ سردی دیگر میان کشورهای صنعتی بر سر تأمین انرژی فسیلی مورد نیازشان اشاره می‌شود.

نظریه واقعگرایی، نوواقعگرایی:

با افزایش تضادهای بین‌المللی در دهه ۱۹۳۰ و آغاز جنگ جهانی دوم از جدابیتش کاسته شد، زمینه را برای گسترش بیشتر دیدگاه واقعگرایی آماده کرد و با آغاز جنگ سرد دو بلوک شرق و غرب پس از جنگ جهانی دوم نظریه واقعگرایی شالوده تحلیل در روابط بین‌الملل قرار گرفت. بر پایه نظریه واقعگرایی، بشر به ذات خود خوب و کمال‌پذیر نیست. این نگرش بدبینانه به سرشت انسان بن‌مایه نظریه واقعگرایی شده است. واقعگرایی، برخلاف آرمانگرایی، به هماهنگی منافع کشورها در نظام بین‌الملل و برقراری صلح پایدار به پشتوانه خرد و افکار عمومی باور ندارد.

نظریه واقعگرایی که از افکار اندیشمندان چون توسیدید (Thucydides ۴۴۵ پ. م. - ۳۹۶ پ. م.) مورخ یونان باستان و نیکولوماکیاولی (Niccolo Machiavelli ۱۴۹۶-۱۵۲۷) فیلسوف ایتالیایی الهام گرفته است، واکنشی در برابر مکتب ایده آلیسم یا آرمان‌گرایی در سیاست بین‌الملل است.^۱ آرمانگرایان سرشت بشر را بد نمی‌دانند و بر این باورند که رفتار انسان نه تنها اصلاح شدنی است بلکه می‌تواند به کمال هم برسد. نظریه آرمانگرایی که

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - اهواز

شد که سه الگوی اصلی آن را می توان در نظرات کنت والتز، رابرت گیلپین (Robert Gilpin) و رابرت کیوهین (Robert Keohane) دید. اگر سرشت بد بشر محور اصلی تحلیل های واقعگرایانه بود،^۲ در نظریه نوواقعگرایی ساختار سیستم جهانی و چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران يك سیستم موضوع اصلی مورد بررسی است. کنت والتز پس از بررسی وضع دولتهای گوناگون در زمانها و مکانهای متفاوت به این نتیجه رسیده است که اختلاف و درگیری کشورها بیشتر از رقابت آنها در به دست آوردن ثروت و حفظ امنیتشان مایه می گیرد. اگر رفتارشان تا امروز چنین بوده است، چرا باید رفتار آنها در آینده به گونه ای دیگر باشد؟^۳ والتز را می توان بنیانگذار نظریه نوواقعگرایی ساختاری دانست. در نظریه والتز ساختار نظام بین الملل عاملی بنیادی در شکل دهی به رفتار دولتها شمرده می شود. از دید او، سیاست بین الملل تنها مجموع رویکردها و سیاست خارجی بازیگران در پهنه بین الملل نیست، بلکه در حقیقت ساختار سیستم بین الملل است که روابط اعضای آن در صحنه جهانی را شکل می دهد. از این رو والتز رابطه «انگیزه رفتاری» دولتها با آشفتگی (آناشسی) حاکم بر نظام بین الملل را بیان می دارد. از دید والتز، دولتها با توجه به آشفتگی حاکم بر روابط بین الملل، برای ماندگاری ناگزیر از تلاش پیوسته در راه افزایش قدرت خود هستند.^۵ او همانند واقعگرایان کلاسیک دولتها را بازیگرانی مستقل و منطقی در سیستم

● در نظریه نوواقعگرایی ساختار سیستم جهانی و چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران يك سیستم موضوع اصلی مورد بررسی است. کنت والتز پس از بررسی وضع دولتهای گوناگون در زمانها و مکانهای متفاوت به این نتیجه رسیده است که اختلاف و درگیری کشورها بیشتر از رقابت آنها در به دست آوردن ثروت و حفظ امنیتشان مایه می گیرد.

اندیشمندان پیرو نظریه واقعگرایی انسانها را همواره متوجه منافع خویش و در تلاش برای دستیابی به قدرت می دانند و بر این باورند که ماهیت انسان پایه های روابط بین الملل را می سازد. از این رو همنوایی بنیادی میان منافع کشورها وجود ندارد. واقعگرایان کشورها را تنها بازیگران نظام بین الملل می شناسند. در چارچوب رئالیسم (Realism) یا واقعگرایی در روابط بین الملل، جهان به همان گونه که هست بررسی می شود. از دید واقعگرایان هدف بنیادی دولتهای ملی، ماندگاری و پاسداری از خویش است. دولتها بیشتر، هدفهایی متضاد را پیگیری می کنند. واقعگرایان به جای توجه به آرمانها در روابط بین الملل، بر قدرت و منافع تأکید می کنند. این نظریه پردازان قدرت را پدیده ای چند بعدی دانسته اند که دو وجه نظامی و غیر نظامی دارد و مجموعه ای از عوامل کیفی و کمی است. ابزار بنیادی برای رسیدن به هدف، نیروی نظامی کشورهاست. بنابراین واقعگرایان دولتها را بر پایه توانمندیهای نظامی شان رده بندی می کنند.^۲ مکتب نوواقعگرایی که بر نظریه واقعگرایی کلاسیک اندیشمندانی چون هانس مورگنتا (H. Morgenthau) استوار است، طیف گسترده ای از اندیشمندان در حوزه علوم سیاسی را در بر می گیرد. نوواقعگرایان با وجود داشتن اختلاف نظرهایی در جزئیات، کوشیده اند نظریه واقعگرایی را بازسازی کنند و بازودن نارسایی هایش آنرا با شرایط تازه در روابط بین الملل سازگار سازند.

رشد همگرایی منطقه ای در اروپای باختری در دهه ۱۹۵۰م به ایجاد ارزشهای مشترک بین کشورها و بستگی متقابل آنها انجامید و پیوندهای فراملی میان شرکتهای بازرگانی، گونه تازه ای از روابط پدید آورد. بسیاری از اندیشمندان در حوزه علوم سیاسی که به گسترش سازمانهای بین المللی، خوشبینند، نیروی نظامی را دیگر ابزار سیاست خارجی به شمار نمی آورند. افزایش همگرایی دولتها، واقعگرایان را با پرسشهایی چند روبه رو ساخت. از پرسشهایی که برای اندیشمندان واقعگرا در دهه ۷۰م مطرح شد آن بود که کشورهای کوچک با توجه به ناتوانی نظامی شان در برابر کشورهای بزرگ غربی، چگونه می توانند عمل و چانه زنی کنند.

پاسخ این گونه پرسشها در نزد نظریه پردازان واقعگرا سبب گسترش این نظریه و شکل گیری تئوری نوواقعگرایی

آشفتگی است.^{۱۰}

۲. دولتها از نظر کارکرد، تفاوتی با یکدیگر ندارند.

۳. تفاوت برجسته دولتها با یکدیگر در توانایی‌ها و چگونگی تقسیم فاکتورهای قدرت در میان آنهاست. پس سیستم بین‌الملل ماهیتی آشفته دارد و آمیزه‌ای است از دولتهایی که تنها از نظر قدرت با یکدیگر متفاوتند. توضیح رفتار دولتها با بررسی چگونگی توزیع قدرت در سیستم جهانی امکانپذیر است.^{۱۱} از دید والتز، دولتها در سایه سرشت بد انسان در پی سیاست قدرت و امنیت عقلانی نیستند، بلکه ساختار سیستم بین‌المللی است که دولتها را بدان سو می‌کشاند. پس والتز از واقعگرایی کلاسیک که سرشت انسان را عامل جدال دولتها می‌داند دور می‌شود.

واقعگرایان، صلح را شالوده روابط دولتها در نظام جهان نمی‌دانند زیرا از دید آنان روابط دولتها از همکاری تا جنگ در نوسان است. این وضع در روابط بین‌المللی سبب می‌شود که دولتها پیوسته در پی دستیابی به منابع و تکنولوژیهای تازه برای افزایش توانایی‌ها و قدرت خویش باشند.^{۱۲} به سخن دیگر، فضای آشفته حاکم بر نظام بین‌الملل عامل ترس کشورها از یکدیگر است و ناآگاهی کشورها از هدفهای همدیگر، مهمترین عامل سیاستگذاری دولتها در زمینه‌های داخلی و خارجی به منظور افزایش توانمندی نظامی‌شان شمرده می‌شود که دولتها آنرا برای ماندگاری خویش لازم می‌دانند. در نظام آشفته و ناقانونمند جهانی حفظ امنیت بالاترین هدف ملی کشورهاست و روابط دولتها بر پایه رسیدن به سود هر چه بیشتر استوار است، نه همکاری و صلح؛ به جای آن، بی‌اعتمادی و کشمکش بر روابط دولتها حاکم است. واقعگرایان چنین شرایطی را نشان دهنده وضع واقعی جامعه جهانی می‌دانند، که کشورها را به راه رقابت پیوسته با یکدیگر می‌اندازد. رقابت کشورها و ناآگاهی آنها از هدفهای یکدیگر ممکن است هر لحظه جنگی برپا کند.

این شرایط سبب شده است که دولتها بر سر یک رشته اصول و قواعد به توافق برسند که خطر پیش آمدن جنگ را کاهش می‌دهد و زمینه‌ساز صلحی گذرا می‌شود. دولتها این مقررات را بر پایه ضرورت و برای ماندگاری خویش تنظیم کرده‌اند و از آنها پیروی می‌کنند.^{۱۳} از این رو واقعگرایان پا گرفتن صلح در روابط بین‌الملل را ناممکن نمی‌بینند و آنرا برآیند توازن نیروها بین کشورها می‌دانند. از آنجا که توازن

● والتز را می‌توان بنیانگذار نظریه نوواقعگرایی ساختاری دانست. در نظریه والتز ساختار نظام بین‌الملل عاملی بنیادی در شکل دهی به رفتار دولتها شمرده می‌شود. از دید او، سیاست بین‌الملل تنها مجموع رویکردها و سیاست خارجی بازیگران در پهنه بین‌الملل نیست، بلکه در حقیقت ساختار سیستم بین‌الملل است که روابط اعضای آن در صحنه جهانی را شکل می‌دهد. از این رو والتز رابطه «انگیزه رفتاری» دولتها با آشفتگی (آنارشی) حاکم بر نظام بین‌الملل را بیان می‌دارد.

بین‌الملل می‌داند که دست کم در پی نگهداشت خویش، و دست بالا در پی چیرگی بر جهانند. در چنین فضای سیاسی، دولتها به تناسب تواناییهایشان در سطح بین‌الملل از امتیازاتی برخوردار می‌شوند. نظامهای جهانی با تغییر یافتن توزیع توانایی‌ها میان اجزای تشکیل دهنده‌شان دگرگون می‌شوند. با دگرگون شدن ساختار بین‌المللی الگوهای رفتاری دولتها در روابط بین‌الملل نیز دگرگون می‌شود.

از دید والتز، ساختار ثابت اثری ثابت و ساختار متغیّر اثری متغیّر بر رفتار دولتها می‌گذارد.^{۱۴} از این رو والتز و همفکرانش بررسی ساختار سیستم جهان را پایه نظریه‌شان قرار داده‌اند.^{۱۵} و دست رد به سینه نظریه‌هایی می‌زنند که به بررسی رفتار کشورها جدا از ساختار سیستمها در روابط بین‌الملل می‌پردازد.^{۱۶} این دسته از نظریه‌پردازان می‌گویند اگر در بررسی رفتار دولتها به ساختار روابط بین‌الملل توجه نشود، کار پژوهش با دخالت عوامل گوناگون روبه‌رو و ناممکن می‌شود. برای رهایی از این تنگنا، باید رفتار کشورها در پهنه بین‌الملل در پیوند با ساختار نظام جهانی بررسی شود.^{۱۷} اصول زیر، شالوده فکری نظریه سیاسی نوواقعگرایان در روابط بین‌الملل را می‌سازد:

۱. ساختار نظام بین‌الملل بی‌انتظام و دستخوش

خوردن توازن نیروها میان این دو دولت شهر دانسته است.^{۱۸} مفهوم توازن نیروها (balance of power) را نخستین بار آبنیس کلود (Inis Claude) به کار گرفت. از دید او، این مفهوم در سه معنی کاربرد می‌یابد:

الف) تقسیم قدرت در میان کشورها؛

ب) روشی ویژه در سیاست دولتها؛

پ) الگویی از سیستم جهانی.^{۱۹}

«توازن نیروها» به منزله یک وضع، ناظر به شرایطی است که در چارچوب آن رضامندی کمابیش قانع کننده از چگونگی توزیع قدرت وجود دارد. توازن نیروها در مفهوم سیاستگذاری دولتها به معنای سازماندهی ائتلافی متوازن از دولتها در برابر سیاستهای برهم زننده توازن نیروها است. توازن نیروها بعنوان مدلی از سیستم جهانی، گویای جامعه‌ای است در برگیرنده دولتها که در آن همه بازیگران هویت و استقلال خویش را از راه ایجاد آن حفظ می‌کنند. در نظام جهانی، توازن نیروها بیشتر به مفهوم نظامی‌اش مورد نظر است. از این مفهوم در معنی کلاسیک، نظمی مشخص در تقسیم قدرت میان دولتها که به گونه پنهان یا آشکار پیوسته در رقابت با یکدیگرند، برداشت می‌شود.^{۲۰} هانس مورگنتا را می‌توان از منتقدان واقعگرایی نظریه توازن نیروها دانست.

● بر پایه نظریه نوواقعگرایی، بنیاد سیستم جهانی با پایان گرفتن جنگ سرد دگرگون نشده و همچون گذشته، آشفتگی بر سیستم جهانی سایه افکن است. کشورها در شرایط نامطمئن نظام بین الملل، مانند گذشته در رقابت با یکدیگر و در تلاش برای دستیابی به قدرت بیشتر و بهینه کردن سیستم دفاعی خویش هستند. چنین شرایطی کشورها را به سوی رقابت بی پایان با یکدیگر می‌راند و مسئله تضمین امنیت کشورها حل نشده می‌ماند.

نیروها بین بازیگران در پهنه بین الملل دگرگون می‌شود، صلح نیز که برآیند این موازنه است گذرا است و نگهداشت وضع موجود را ناممکن می‌سازد.^{۱۴} بر پایه نظریه نوواقعگرایی، بنیاد سیستم جهانی با پایان گرفتن جنگ سرد دگرگون نشده و همچون گذشته، آشفتگی بر سیستم جهانی سایه افکن است.^{۱۵} کشورها در شرایط نامطمئن نظام بین الملل، مانند گذشته در رقابت با یکدیگر و در تلاش برای دستیابی به قدرت بیشتر و بهینه کردن سیستم دفاعی خویش هستند. چنین شرایطی کشورها را به سوی رقابت بی پایان با یکدیگر می‌راند و مسئله تضمین امنیت کشورها حل نشده می‌ماند.^{۱۶} ولی دولتها می‌توانند با به کار گرفتن سیاست حفظ وضع موجود (status quo- politics) این دشواری را دست کم به گونه موقت از میان بردارند. نوواقعگرایان توازن نیروها بین کشورها را از پیش شرطهای آغاز چنین سیاستی از سوی دولتها می‌دانند.^{۱۷}

از دید والتز، در شرایط کنونی جهان و محیط بین الملل توانایی‌های هر کشور نقشی بنیادی در تأمین منافع ملی و امنیت سیاسی بازی می‌کند و وجه تمایز اساسی دولتها از یکدیگر، اندازه توانمندیهای آنها برای تأمین امنیتشان است. تناقض برجسته در این دیدگاه آن است که از یک سو دولتها تنها بازیگران در صحنه بین الملل به شمار می‌آیند، از سوی دیگر ساختار نظام جهانی بعنوان عامل مسلط بر رفتار دولتها پذیرفته می‌شود. در چنین فضای فرضی، اگر تأمین منافع کشورها تنها در گرو توانمندیهای آنها و میزان تواناییهای هر دولت تعیین کننده فضای عمل آن است، چگونه می‌توان در شرایط حفظ وضع موجود بر پایه توافق، رابطه توانایی کشورها با میزان منافعشان را توضیح داد؟ یا اینکه بر پایه توافق بر سر حفظ وضع موجود ساختار جهانی، چگونه می‌توان دگرگونی را بعنوان جانمایه سیاست جهانی تبیین کرد؟

نظریه توازن نیروها:

هر چند «توازن نیروها» اصطلاحی تازه به نظر می‌آید، ولی اصل «توازن نیروها» در دوران باستان در عمل شناخته شده و پیوسته برقرار بوده است. برای نمونه، توسیدید مورخ یونانی علت اصلی جنگ آتن و اسپارت را برهم

نیروها هر قدرت نیرویی در برابر خود دارد که در حال رقابت و رویارویی با اوست.^{۲۵} به باور والتز، با تئوری توازن نیروها تلاش نمی‌شود که آثار سیاست دولتها توضیح داده شود، بلکه از این راه می‌توان ساختار سیاست دولتها را در روابط بین‌الملل توضیح داد. از دید او، روند حرکت نظام جهانی به سوی موازنه نیروها است.^{۲۶} او می‌گوید، از آنجا که در نظام بین‌الملل قدرت و دولت جهانی وجود ندارد و آشفتگی بر سیستم جهان حاکم است و دولتها نیز همواره ماندگاری خود را از بالاترین منافع ملی می‌شمارند، ناچارند به توازن نیروها و نگهداشت آن در روابط بین‌الملل توجه کنند.^{۲۷} به نظر والتز کشورها (آگاهانه و ناآگاهانه) همواره برای بقا و امنیت خویش در جهت نگهداشت یا ایجاد توازن نیروها در نظام جهانی تلاش می‌کنند. از این رو در صورت نبود توازن میان دولتها، با توجه به توانایی‌های کشورهای در زمینه داخلی و با تشکیل سیستمهای گوناگون منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در بُعد خارجی نظام بین‌الملل خود به خود تعادل می‌یابد. در سیستم موازنه نیروها کشورها مانند مهره‌های شطرنج در برابر یکدیگر موضع می‌گیرند و بدین سان از امکان به هم خوردن توازن جلوگیری می‌شود. در چنین شرایطی، موجودیت و استقلال کشورهای کوچکتر حفظ و از بلعیده شدن آنها از سوی کشورهای نیرومندتر جلوگیری می‌شود.^{۲۸} سیستم موازنه نیروها به تقسیم قدرت در میان کشورها می‌انجامد و از تبدیل شدن جهان به یک امپراتوری و بلعیده شدن کشورهای ضعیف از سوی کشورهای بزرگتر

● هانس مورگنتا را می‌توان از منتقدان واقع‌گرای نظریه توازن نیروها دانست. مورگنتا می‌گوید هدف نهایی دولتها از تلاش برای افزایش قدرتشان، نگهداری خود یا دگرگون کردن وضع موجود است. او موازنه نیروها بین دولتها را نه یک قانون طبیعی، بلکه مانند دارویی آرامش‌بخش می‌داند که برای درمان ریشه‌ای کارایی ندارد.

مورگنتا می‌گوید هدف نهایی دولتها از تلاش برای افزایش قدرتشان، نگهداری خود یا دگرگون کردن وضع موجود است.^{۲۹} او موازنه نیروها بین دولتها را نه یک قانون طبیعی، بلکه مانند دارویی آرامش‌بخش می‌داند که برای درمان ریشه‌ای کارایی ندارد. مورگنتا با وجود ناقص دانستن این نظریه و هزینه سنگین اجرا و نگهداشت آن، وجود توازن نیروها در سیستمهای جهانی را از عوامل کارساز برای جلوگیری از کشورها در برهم زدن وضع موجود و سلطه بر دیگر بازیگران در پهنه بین‌المللی می‌داند.^{۳۰} والتز مهمترین علت خرده‌گیری برخی کسان از نظریه توازن نیروها را نداشتن شناخت و برداشت درست از این نظریه می‌داند. به باور او نظریه توازن نیروها مانند دیگر نظریه‌ها پیش‌فرضهایی دارد. والتز فرض می‌کند که دولتها هویتی مستقل دارند و در سیستمی بر پایه خودیاری با سیاستهای داخلی و خارجی شان برای افزایش توانمندیها در راه رسیدن به هدفها (دست کم برای ماندگاری و دست بالا برای سلطه بر دیگران) می‌کوشند. او با چشم‌پوشی از بحث درباره درست یا نادرست بودن مفروضه‌های بالا، وجود آنها را برای ساختن نظریه توازن نیروها لازم می‌داند. به باور والتز با در نظر گرفتن خواست آگاهانه دولتها در نگهداشت یا ایجاد تعادل قدرت در میان خود، گرایش به توازن نیروها به گونه خودکار نمایان می‌شود. از دید او اگر توازن نیروها به تلاش آگاهانه دولتها بستگی داشته باشد، در آن صورت می‌توان سیاست بین‌الملل را مانند سیاست داخلی کشورها و در چارچوب سیاستهای ملی تشریح کرد و بدین سان نظریه توازن نیروها یکسره بی‌معنا می‌شود. والتز با دفاع از نظریه توازن نیروها و بازسازی آن، نیرویی تازه به این نظریه می‌بخشد و بر آن است که گذشته از رفتار دولتها، نظام بین‌الملل را با آن تبیین کند.^{۳۱} او در کتابش *Theory of International Politics (1979)* نظریه توازن نیروها را بر پایه عواملی تجربی در یک چارچوب تحلیلی و آماری بازسازی می‌کند.^{۳۲}

از دید والتز، توازن نیروها عامل بنیادی در مهار کردن بازیگران نیرومند در روابط بین‌الملل است. موازنه نیروها در جامعه جهانی نمی‌تواند همواره پایدار باشد، بلکه پیوسته دستخوش دگرگونی است. این دگرگونی پیوسته به دسته‌بندیها و توازن نیروهای تازه می‌انجامد. در موازنه

● از دید والتز، توازن نیروها عامل بنیادی در مهار کردن بازیگران نیرومند در روابط بین‌الملل است. موازنه نیروها در جامعه جهانی نمی‌تواند همواره پایدار باشد، بلکه پیوسته دستخوش دگرگونی است. این دگرگونی پیوسته به دسته‌بندیها و توازن نیروهای تازه می‌انجامد. در موازنه نیروها هر قدرت نیرویی در برابر خود دارد که در حال رقابت و رویارویی با او است.

شکل‌گیری توازن نیروها و جنگ سردی دیگر را پیش‌بینی کرده‌اند.

پاگیری جنگ سردی دیگر:

نشانه برجسته دوران جنگ سرد در سده بیستم، رقابت دو بلوک شرق و غرب بوده است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق جایگزین را به جهان تک‌قطبی زیر کنترل ایالات متحده آمریکا - تنها ابرقدرت باقی‌مانده - داده است. در این دوران مسائل بین‌المللی از جمله تجاوز عراق به کویت و درگیریهای قومی - نژادی و مذهبی در اروپای خاور میانه با خواسته‌های واشنگتن حل شده و حتی در همین راستا، حاکمیت در افغانستان و عراق با نیروی نظامی دگرگون شده است. در این مرحله از تاریخ، آمریکا توانسته است به علت نبود قدرتی برتر از آن یا برابر با آن، سیاستهایش را بی‌توجه به اعتراض دیگر کشورها اجرا کند و حتی تصمیمات سازمان ملل متحد را در این زمینه نادیده بگیرد. ولی ایالات متحده در این سالها دریافته است که دیگر نمی‌تواند به تنهایی و بی‌در نظر گرفتن منافع دولتهای رقیب دست به دگرگون‌سازی شرایط در نظام بین‌الملل بزند.

با توجه به نظریه نوواقعگرایی، می‌توان این بخش از تاریخ را دوران گذاری خواند که از پایان دهه ۸۰ سده گذشته بر نظام بین‌الملل حاکم بوده است. برپایه این تئوری، باید شاهد سربرآوردن قدرتهای تازه در پهنه بین‌الملل و افول

جلوگیری می‌شود.^{۲۹} از دید واقعگرایان از دوره - یا با هژمونی و سلطه قدرتی برتر یا با ایجاد موازنه نیروها بین دولتها - می‌توان از بروز تنش و برخورد کشورها با یکدیگر جلوگیری کرد.^{۳۰} می‌توان گفت که روابط میان دولتها از هژمونی تا توازن نیروها در نوسان است.^{۳۱} تنش میان دولتها نیز یا برای حفظ وضع موجود، یا برای برهم زدن توازن و در جهت برقراری توازنی دیگر است.^{۳۲} برپایه تجزیه و تحلیل واقعگرایان، نگهداشت توازن نیروها تنها راه مؤثر برای جلوگیری از مهاجمان احتمالی و در گرفتن جنگ بین دولتها و برقراری صلحی دیرپا است. وضع هژمونی که در آن دولتها به دست قدرتهای نیرومندتر در قفس نگهداری می‌شوند، نمی‌تواند تأمین‌کننده صلح پایدار میان دولتها باشد. از آنجا که از یکسو قدرت مسئله‌ای نسبی است و از سوی دیگر مراکز تولید قدرت و توانایی دولتها ثابت نیست، می‌توان گفت که دوران موازنه نیروها میان دولتها و هژمونی دولتی در یک سیستم بین‌المللی نمی‌تواند همیشگی باشد.^{۳۳} توازن نیروها از دوره می‌تواند شکل بگیرد: یا از پایین به بالا، یا از بالا به پایین. در حالت نخست، دولتهای زیر سلطه برای رسیدن به قدرت برابر با دولت مسلط تلاش می‌کنند و در حالت دوم تلاش دولتهای برتر - دست‌کم - در راستای همسنگی با رقیبان به هنگام کاهش قدرت است.^{۳۴} با توجه به این موارد نوواقعگرایان علت اصلی پایان جنگ سرد بلوکه‌های شرق و غرب را در تقسیم تازه قدرت میان دو قطب می‌دانند و می‌گویند مسکو در دهه ۸۰ سده بیستم توان پرداخت هزینه سنگین حفظ توازن نیروها را نداشت و از همین رو از قدرتش در برابر قطب رقیب کاسته شد.^{۳۵} واقعگرایان که روابط دولتها را در نظام بین‌الملل یا در جهت نگهداشت توازن موجود یا کوشش در ایجاد توازنی تازه می‌بینند،^{۳۶} بر این باورند که نظم حاکم بر جامعه جهانی پس از جنگ سرد گذرا بوده و جهان به سوی توازن تازه‌ای از نیروها حرکت می‌کند. تا هنگامی که یک تئوری با واقعیتها همخوان است، دلیلی وجود ندارد که به علت قدیمی بودنش مردود شناخته شود. این قانون کلی، نظریه توازن نیروها را نیز که هنوز روابط دولتها با یکدیگر را در جهان شکل می‌دهد، در برمی‌گیرد.^{۳۷} بر این پایه، نوواقعگرایان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن جنگ سرد،

مورخان آینده‌روزی از روزهای ماه مه ۲۰۰۵ میلادی، یعنی روز رسیدن نفت باکو به دریای سیاه از راه خط لوله ۲۷۶۰ کیلومتری گرجستان- ترکیه به بندر جیهان بداند. آمریکا کوشیده است با پشتیبانی از این پروژه ایران و روسیه را از اثرگذاری بر این بخش از انرژی جهان دور دارد. همچنین می‌توان زمان آغاز این دوران را روز بسته شدن قرارداد نفتی ۷۰ میلیارد دلاری چین با ایران دانست که چین با این قرارداد جای پای استوار در مناطق نفتی خاورمیانه یافته است. ۳۸ در این جنگ سرد تازه، بر عکس گذشته، روسیه و چین بر پایه منافع مشترک شان به یکدیگر نزدیک شده‌اند و در زمینه مسائل بین‌الملل کمابیش با هم عمل می‌کنند. اروپا نیز در پی گشودن درهایش بر روی کشورهای بلوک شرق پیشین است و راهی مستقل از آمریکا در جامعه جهانی جستجو می‌کند.

در جنگ سرد تازه که میزان انرژی و پیشرفت تکنولوژیک نشانه‌های برجسته قدرت کشورها است، منابع انرژی چین و روسیه بیرون از حوزه نفوذ آمریکا قرار گرفته است؛ ولی اروپا و ژاپن در سایه وابستگی شان به انرژی فسیلی، و مناطق زیر نفوذ آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا، از سیاستهای آمریکا در جهان پیروی می‌کنند و از همین رو از موضعگیری جدی در برابر آمریکا در مسائل مهم بین‌المللی می‌پرهیزند.

در قطب‌بندی تازه در پهنه سیاست جهان، ایران و نروژ، دو عضو مهم اوپک، با موضعگیری در برابر سیاست آمریکا در زمینه انرژی، آن کشور را در اجرای برنامه‌هایش در مناطق مهم بر خوردار از انرژی با دشواری‌هایی روبه‌رو ساخته‌اند. ایالات متحده آمریکا بر آن است تا با دست انداختن بر مناطق نفتی مهم جهان- در کنار تأمین انرژی مورد نیاز خود- اقتصاد کشورهای صنعتی رقیب را کنترل کند. از این رو بود که واشنگتن به پشتیبانی از رژیم صدام حسین در دهه ۸۰ در تجاوزش به ایران و همچنین به پشتیبانی سیاسی، نظامی اقتصادی رژیم طالبان در افغانستان در برابر دیگر گروهها در دهه ۹۰ پرداخت و پس از آن نیز در همین راستا- یعنی با هدف به دست گرفتن منابع نفتی و گازی منطقه از پشتیبانی رژیم طالبان و رژیم صدام حسین دست کشید و سرانجام برای برکناری هر دو رژیم به عملیات نظامی رو کرد.

● رشد فزاینده اقتصادی کشورهای چین و هند، شکوفایی دوباره روسیه در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی، در کنار سیاستهای جامعه اروپا که با عضوگیری از کشورهای اروپای خاوری بر توانایی‌هایش افزوده شده، و درگیری این کشورها بر سر دستیابی به منابع انرژی نشان از ورود قدرتهای بزرگ تازه به پهنه رقابت جهانی و انتقال میدان اصلی جنگ سرد از اروپای مرکزی و خاوری به دیگر مناطق سیاسی- اقتصادی جهان دارد. در جنگ سرد تازه، انرژی محور است و خاورمیانه یکی از مراکز اصلی رقابت و ستیز شمرده می‌شود.

قدرت برتر آمریکا در برابر رقیبانش بود. در این بخش می‌کوشیم با افکندن نگاهی به نظام بین‌الملل، نمادهای این دگرگونی را نشان دهیم.

رشد فزاینده اقتصادی کشورهای چین و هند، شکوفایی دوباره روسیه در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی، در کنار سیاستهای جامعه اروپا که با عضوگیری از کشورهای اروپای خاوری بر توانایی‌هایش افزوده شده، و درگیری این کشورها بر سر دستیابی به منابع انرژی نشان از ورود قدرتهای بزرگ تازه به پهنه رقابت جهانی و انتقال میدان اصلی جنگ سرد از اروپای مرکزی و خاوری به دیگر مناطق سیاسی- اقتصادی جهان دارد. در جنگ سرد تازه، انرژی محور است و خاورمیانه یکی از مراکز اصلی رقابت و ستیز شمرده می‌شود.

در آستانه شکل‌گیری قطب‌بندی تازه، چین و روسیه برای تثبیت مواضع خود کوشیده‌اند. روسیه با بستن خط لوله گازسانی به کشورهای همسایه و اروپا در آغاز سال ۲۰۰۶ میلادی قدرت خود را در برابر کشورهای اروپایی به آزمایش گذاشت. آغاز دقیق جنگ سرد تازه را شاید

صدور مواد سوختی هسته‌ای و تکنولوژی به این کشور برای ساخت راکت‌های مدرن، نخستین گام‌ها را در اجرای برنامه‌هایش برداشته است. توافق آمریکا با هند- یعنی کشوری که پیمان جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای (NPT) را امضاء نکرده است- در کنار مخالفتش با برنامه‌های هسته‌ای ایران، نشان دهنده نگرانی آمریکا در زمینه تأمین انرژی مورد نیازش در آینده است.

بنیتا فررو- والدنر (Benita Ferrero - Waldner) کمیسر جامعه اروپا نیز نگرانی خود را از وضع انرژی‌های فسیلی در جهان ابراز کرده و خواستار در پیش گرفته شدن یک استراتژی مشترک از سوی همه اعضای جامعه اروپا برای تأمین امنیت انرژی این کشورها در آینده شده است.^{۴۰} این موارد نشان می‌دهد که برخلاف پندار برخی از اندیشمندان سیاسی، جهان پس از جنگ سرد در دهه ۹۰ جهانی خالی از جنگ نشده، بلکه دوره گذار برای آغاز جنگ سردی دیگر بوده است. از نشانه‌های برجسته این جنگ سرد، رقابت قدرتهای بزرگ صنعتی جهان بر سر کنترل و تقسیم منابع انرژی یا امتیازات تازه در بازار مواد اولیه در جهان است، و این رقابتها شکل دهنده و تثبیت کننده دسته‌بندیها در جنگ سرد تازه خواهد بود.

بهره سخن:

بر پایه نظریه نو واقع‌گرایی، صلح یا جنگ در روابط

● ایالات متحده آمریکا بر آن است تا با دست انداختن بر مناطق نفتی مهم جهان- در کنار تأمین انرژی مورد نیاز خود- اقتصاد کشورهای صنعتی رقیب را کنترل کند. از این رو بود که واشنگتن به پشتیبانی از رژیم صدام حسین در دهه ۸۰ در تجاوزش به ایران و همچنین به پشتیبانی سیاسی، نظامی و اقتصادی رژیم طالبان در افغانستان در برابر دیگر گروه‌ها در دهه ۹۰ پرداخت.

سیاست آمریکا در مناطق نفتی و گازی جهان بر کنترل میدانهای انرژی و راه‌های رسیدن انرژی به دیگر کشورهای جهان، بویژه به کشورهای صنعتی رقیب، استوار است. منطقه نفتی خلیج فارس نیز به سبب ناهماهنگی سیاستهای نفتی جمهوری اسلامی با سیاستهای آمریکا، به کانون اصلی درگیریها و کشمکش قطبهای رقیب تبدیل شده است. زمامداران ایالات متحده همواره کوشیده‌اند با حضور نظامی آمریکا در مناطق نفتی، از یک سو از کشورهای صنعتی و رقیب خود در برابر تأمین امنیت انرژی آنها امتیاز بگیرند، و از سوی دیگر آنها را به گونه‌ای وابسته به آمریکا نگهدارند. حضور نظامی آمریکا در مناطق نفتی خلیج فارس و جمهوری‌های پیشین شوروی، در همین راستا است. می‌توان گفت که ایالات متحده با گسیل نیروهای نظامی‌اش، به مناطق نفت خیز جهان دو هدف مهم زیر را پیگیری می‌کند:

۱- با توجه به مصرف روزافزون نفت در جهان و چالشهای قابل پیش‌بینی در زمینه تأمین انرژی برای آمریکا در آینده‌ای نه چندان دور، این کشور می‌تواند با حضور نظامی‌اش در مناطق نفتی افزون بر تأمین انرژی مورد نیاز خود، بر چگونگی انتقال انرژی به دیگر کشورها و رقیبان اقتصادی‌اش اثر گذارد.

۲- آمریکا می‌خواهد در کنار حضور نظامی و گسترش نفوذ سیاسی‌اش در کشورهای نفت خیز، بازار این کشورها را برای فروش کالاهای خود در اختیار گیرد.^{۴۱} با توجه به روند دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی در منطقه خلیج فارس و پیوندهای نفتی ایران با کشورهای رقیب ایالات متحده (چین و روسیه)، جورج دبلیو بوش در یکی از سخنرانی‌هایش در روزهای پایانی ژانویه ۲۰۰۶ نگرانی خود را از وضع ناآرام مناطق نفتی خاورمیانه ابراز کرد. او در همین باره از آمریکاییان خواسته است با صرفه‌جویی در مصرف انرژی، دولت آمریکا را در برنامه‌هایش برای رهایی از وابستگی به نفت یاری دهند. دیگر برنامه‌های رئیس‌جمهوری آمریکا در زمینه انرژی جایگزین عبارت است از: به کارگیری انرژیهای غیرفسیلی مانند انرژی خورشیدی، بادی، و بویژه انرژی هسته‌ای و حتی صدور آن به دیگر کشورها. رئیس‌جمهوری آمریکا در مارس ۲۰۰۶ در چارچوب توافق با هند برای همکاری در زمینه انرژی و

یادداشتها

1. Dieter Nohlen/ Rainer- Olaf Schultze/ Suzanne Schueltemeyer (Eds). **Lexikon der Politik, Politische Begriffe**, 7 Bde. (Bd. 7), Muenchen 1998, p. 536.
2. Hans J. Morgenthau, *Politics Among Nations*, New York, 1960.
۳. گیلپین تأمین امنیت سیاسی کشورها را در کنار توانایی‌های نظامی، به نیروی اقتصادی کشورها در صحنه بین‌الملل گره می‌زند. به نظر او زمانی که دولت‌ها باور داشته باشند که با دگرگونی سیستم بین‌المللی منافع بیشتری گیرشان می‌آید، در جهت برهم زدن وضع موجود تلاش می‌کنند. یک سیستم بین‌المللی زمانی از ثبات برخوردار است که اعضای آن از اوضاع سرزمینی، سیاسی و اقتصادی آن راضی باشند. گیلپین توزیع قدرت را فاکتور بنیادی کنترل رفتار دولت‌ها در روابط بین‌الملل می‌داند و برخلاف والتز به امنیت سیاسی و اقتصاد دولت‌ها وزنی برابر می‌دهد. در تئوری کیوهن در محدود شدن ساختار آشفتگی حاکم بر جهان سازمان‌های بین‌المللی و فرم‌های گوناگون همکاری دولت‌ها در سطح بین‌الملل نقش بنیادی بازی می‌کنند.
- Robert Keohane, **After Hegemony: Cooperation and International Discord in the World Political Economy**, Princeton University Press, 1984, Chap. 6.
4. Kenneth Waltz, **The Emerging Structure of International Politics**, in: *International Security*, Vol. 18, No. 2, 1993, pp. 41-79 (45).
5. Kenneth Waltz, **Theory of International Politics**, University of California, Berkley, 1979, p. 126.
6. Barry Buzan/Charles Jones/ Richard Little, **The Logic of Anarchy**, Columbia University Press, New York 1993, p. 114.
7. Andreas Boeckh (Ed.) *Lexikon der Politik, Internationale Beziehungen*. 7 Bde. (Bd.6), Muenchen 1994, p. 313.
8. Thomas Vogt, **Der Neorealismus in der Internationalen Politik**, Wiesbaden 1999, p. 40.
9. Ibid. p. 42.
۱۰. نظام بین‌المللی را در مقایسه با نظام داخلی دولت‌ها آشفته نامیده زیرا بازیگران در رابطه‌ای افقی با هم قرار داشته و از این رو قوانین

دولتها همیشگی نیست، بلکه این روابط از هژمونی تا توازن نیروها در نوسان است. موازنه نیروها در نظام بین‌الملل از عوامل بنیادی پایان گرفتن موقت برخورد میان دولت‌ها به‌شمار می‌آید. هر تقسیم تازه قدرت در نظام جهانی، به توازن تازه نیروها در روابط بین‌الملل می‌انجامد. دوران پس از جنگ سرد گذشته را می‌توان دوران گذار از مرحله تلاش آمریکا برای گسترش هژمونی‌اش در جهان دانست؛ هژمونی‌ای که با ایستادگی قدرتهای رقیب روبه‌رو شده است. هدف هیچ یک از این قدرتهای بزرگ برافروختن جنگ و ایجاد درگیری مستقیم در میان خودشان نیست. کشمکشها و درگیرها در نقاط گوناگون جهان را می‌توان برآیند تعادل ناپایدار کنونی میان قدرتهای بزرگ و تابعی از رقابت آنها دانست. از نشانه‌های برجسته قدرت در این دوران، دسترسی به مراکز انرژی فسیلی و بازار مواد اولیه در جهان است. دولت‌ها برای به‌چنگ آوردن این منابع به رقابت با هم کشیده شده‌اند. از همین‌رو، مراکز بزرگ انرژی فسیلی جهان به کانون درگیری و برخورد دولتهای صنعتی جهان تبدیل شده و قدرتهایی همچون چین، روسیه و کشورهای اروپایی، ایالات متحده آمریکا را در این مناطق به چالش گرفته‌اند. جهان در جنگ سرد تازه، برخلاف گذشته، دو قطبی نیست بلکه بیشتر به سوی چند قطبی شدن پیش خواهد رفت.

● زمامداران ایالات متحده همواره کوشیده‌اند با حضور نظامی آمریکا در مناطق نفتی، از یک سو از کشورهای صنعتی و رقیب خود در برابر تأمین امنیت انرژی آنها امتیاز بگیرند، و از سوی دیگر آنها را به گونه‌ای وابسته به آمریکا نگهدارند. حضور نظامی آمریکا در مناطق نفتی خلیج فارس و جمهوری‌های پیشین شوروی، در همین راستا است.

21. Hans Morenthau, **Politics Among Nations The Struggle for Power and Peace**, New York 1963, p. 173.
22. Ibid., p. 69.
23. Kenneth Waltz, op.cit., Berkley 1979, pp. 117-123.
24. Thomas Vogt, op.cit., p.2.
25. Werner Link, "Zur weltpolitischen Aktualität des Machtgleichgewichts (Balance of Power)", in: Werner Link/ Carlo Masala/Ralf Roloff (Eds.), op.cit., pp.15-30 (15).
26. Werner Link, **Der Ost-West-Konflikt. Die Organisation der Internationalen Beziehungen im 20. Jahrhundert**, 2.Aufl., Stuttgart/ Berlin/ Köln/Mainz 1988, p.19.
27. Kenneth Waltz, op.cit., Berkley 1979, p. 121.
28. Michael Sheehan, **The Balance of Power**, London/ New York 1996, p.7.
29. Hedley Bull, "Die anarchische Gesellschaft". in: Kaiser, Karl/Schwarz, Hans-Peter (Eds.), **Weltpolitik. Strukturen- Akteure- Perspektiven**, 2. Auflage, Stuttgart 1987, pp. 31-49 (38).
30. Frank Pfetsch, op. cit., p. 294.
31. Werner Link, op.cit, Stuttgart, Berlin, Köln, Mainz 1988, p.19.
32. G. Bleiney, **The Causes of War**, Melbourne 1973, pp. 111-112.
33. Michael Sheehan, op.cit., p. 13.
34. Werner Link, op. cit, Stuttgart, Berlin, Köln, Mainz 1988, p. 18.
35. Thomas Vogt, op.cit., p. 86.
36. Michael Sheen, op.cit., p. 14.
37. Ibid., p. 5.
38. Erich Follath, "Der neue Kalte Krieg". in: **Der Spiegel**. 2006, No. 13,27. March. pp. 70-75 (70).
39. Rouhollah Shahabi, **Die Ursache des Konfliktes am Persischen Golf - unter besonderer Berücksichtigung des Konfliktes zwischen dem Iran und den Vereinigten Emiraten um die drei Inseln Abu-Musa. Grosse-Tonb und Kleine-Tonb**. Universitaet Siegen 2003, p. 128.
40. Erick Follath, op. Cit, p.71.
- نظام بین‌المللی بشتوانه اجرایی الزامی ندارند پس منظور و التناز حاکم بودن جو آشفته بر نظام بین‌المللی مفهوم عامیانه هرج و مرج طلبی نیست. دولتها خود را ملزم به اجرای دستورات و احکام نظام بین‌المللی نمی‌دانند و در نظام بین‌المللی قدرتی مرکزی برای اجرای احکام صادره وجود ندارد. از این رو نظام بین‌المللی را می‌توان آنارشستی نامید. نگاه کنید به:
- Kenneth Waltz, op. cit., Berkley 1979, p. 102.
- Frank Pfetsch, Internationale Politik, Stuttgart/ Berlin/ Koeln 1994, p. 58.
11. Andreas Boeckh, op. cit., p. 313.
12. Rober Gilpin, **War and Change in World Politics**, Cambridge University Press 1981, p. 200.
13. Thomas Vogt. of.cit., pp. 44-45.
14. Martin Kahl/ Ulrich Teusch. "Zur Bedeutung interner Verfasstheit für das auswärtige Verhalten von Staaten", in: Werner Link,/ Carlo Masala/ Ralf Roloff (Eds.), **Herausforderungen der Realpolitik**, Köln 1998, p. 226-268 (231), and, "Werner Link Die Entwicklung des Ost - West-Konflikts", in: Knapp, Manfred/Krell, Gert. **Einführung in die Internationale Politik**, München 1996, pp. 241-274 (243-244).
15. Alexander,Siedschlag, "Konflikte und Konflikttheorien nach dem Ende des Ost-West-Konflikts", in: Werner Link/Carlo Masala/Ralf Roloff, (Eds.), **Herausforderungen der Realpolitik**, Köln 1998, pp. 195-225 (209).
۱۶. جان هرتز (Johan Herz) مفهوم دور تسلسل را در این باره به کار برده است.
17. Philipp Borinski, "Zur neueren amerikanischen und europäischen Diskussion um den Strukturellen Realismus[]", in: Werner Link/ Carlo Masala/ Ralf Roloff (Eds.), **Herausforderungen der Realpolitik**, Köln 1998, pp. 31-59 (39-40).
18. Thomas Vogt, op. cit, p.2.
19. Inis Claude, **Power and International Relation**, New York 1962, pp 11-25
20. Dieter Nohlen/ Rainer- Olaf Schultze/ Suzanne Schueltemeyer (Eds), op. cit., **Politische Theorien**, 7 Bde (Bd.1), Muenchen 1995, p. 159.